

حسین سخاوتی

معلم ادبیات فارسی در دانشگاه تهران

شراب ریزی بر گوریاران در ادب عربی

جرعه برخاک همی ریزم از جام شراب جرعه برخاک همی ریزند مردان ادیب
نا جوانمردی بسیار بود چون نبود خاک را از قدح مرد جوانمرد نصیب
منوچهر دامغانی

شَرِبْنَا وَأَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ فِسْطَہَا

وَلِلنَّارِ رِضٍ مِّنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ

ابوتمام شاعر بزرگ عرب در کتاب عظیم خود « دیوان الحماسة » در جزء دوم باب مرثی قطعہ شعری را به مردی از بنی اسد نسبت می‌دهد که مضمون آن شایان توجه و عنایت است مضمون شعرا اینست که شاعر برگور دوتن از دوستان و یاران خود می‌رود آنان را می‌ستاید و بیاد آنان شراب می‌فوشد و سپس جامی شراب برگور هر یک می‌افشانند و پیوسته بر این شیوه و آیین رفتار می‌کنند من اکنون این قطعہ شعر را عیناً نقل کرده سپس به ترجمه آن می‌پردازم :

خَلِيلِي هُبًّا طَالَ مَا قَد رَقَدْتُمْ أَجِدُّكُمْ لَا تَنْقُضِيَانِ كَرَاكُمْ^۱

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی

أَلَمْ تَعْلَمَا مَالِي بِرَاوَنَدَ كُلَّهَا وَلَا بِيخُزَاقٍ مِّنْ حَبِيبٍ سِوَاكُمَا
 أَصَبْتُ عَلَى قَبْرِيكُمَا مِنْ مُدَامَةٍ فَلَا تَنَالَاهَا نُرُوءَ جُثَاكُمَا ٢
 أَقِيمُ عَلَى قَبْرِيكُمَا لَسْتُ بِأَرْحَا طَوَالَ اللَّيَالِي أَوْ يُجِيبَ صَدَاكُمَا
 وَأَبْكِيكُمَا حَتَّى الْمَمَاتِ وَمَا الَّذِي يَرُدُّ عَلَى ذِي عَوَالَةٍ أَنْ بَكَاكُمَا
 جَرَى النَّوْمُ بَيْنَ اللَّحْمِ وَالْجِلْدِ مِثْلَمَا كَأَنَّكُمَا سَاقِي عُقَارٍ سَقَاكُمَا

دوستان من برخیزید خوابتان بدرازا کشید - آیا براسنی سر آن ندارید که خواب

را بپایان برید

شما می دانید که من در همه «راوند» و در «خزاق» دوستی جز شما دو تن ندارم
 من بر گور شما یاران شراب می افشانم - اگر بدان دست نیابید خاک گورتان را که

سیراب می کند

بر سر تربت نان پیوسته جای می گزینم و هرگز از آن جدا نمی شوم مگر آنکه خاک

تن تان مرا پاسخ گوید

تا جان بر تن دارم بر شما می گزیم راستی گریه و مویه بر شما چه چیز را بمن باز

می گرداند

خواب در اندرون گوشت و پوست تان بگونه بی راه یافت تو گوئی ساقی شما را

شراب مرد افکن نوشانده

٤ اما ابوالفرج اصبهانی در کتاب بزرگ خود «الغانی» در ضمن بیان زندگی و

نسب ٥ «قُسَّ بن ساعِدَةَ الإیادی» این شعر را با اختلافی اندک به «قُسَّس» سخنور و

دانای بزرگ عرب نسبت می دهد و می گوید: ... مردی به پیغمبر گفت یا رسول الله از

قُسَّ بن ساعده شگفتی ها دیدم پیغمبر فرمود چه دیدی گفت در دامن کوهی بنام «سمعان»

در روزی بسیار گرم قُسَّ بن ساعده را دیده ام که در کنار چشمه آبی در زیر سایه درختی

نشسته و درندگان با وی بودند و در آن چشمه آب می نوشیدند هر گاه درنده ای به درنده

دیگری غرید تا در نوشیدن پیشدستی کند قُسَّ بن ساعده وی را با دست می زد و می گفت

بس کن تا آن که پیش از تو آمده آب بنوشد من ترسیدم گفتم مترس در ضمن دو قبر دیدم
 و در میان آن عبادتگاهی به قسم گفتم این دو قبر از کیش در پاسخ گفتم این دو قبر از دو
 برادر منست و من در میان این دو گور سجده گاهی برگزیدم و در آن ایزد تعالی را عبادت
 می کنم و بر اینم تا بدیشان به پیوندم سپس زندگی آنان را برای من بیان کرد و گریست و
 این شعر را گفته است :

خَلِيلِيَّ هَبَا طَالَمَا قَدِ رَقَدْتَمَا اَجِدُّكُمْ لَا تَقْضِيَانِ كِرَاكَمَا
 اَلْمُ تَعَلَّمَا اُنْبَى بِيَسْمَعَانَ مَنْرَدًا وَمَالِيَّ فِيهِ مِّنْ حَبِيْبٍ سِوَاكَمَا
 اُقِيْمَ عَلٰى قَبْرِ يَكَمَا لَسْتُ بَارِحًا طَوَالَ اللَّيَالِيْ اَوْ يُجِيبَ صَدَاكَمَا
 كَمَا تَنَكَّمَا وَالْمَوْتُ اَقْرَبُ غَايَةٍ بِجِسْمِيَّ فِي قَبْرِ يَكُمَا قَدًا تَاكُمَا
 فَلَوْ جُعِلَتْ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ وَقَايَةً لَجِدْتُ بِنَفْسِيَّ اَنْ تَكُوْنَ فِدَاكَمَا

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود خدای قسم بن ساعده را بیمار زاد . چنانکه
 ملاحظه می فرمایید این شعر منسوب به قسم بن ساعده از شراب خوری و جرعه افشانی
 بر خاک گور ، خالی است . سپس ابوالفرج اصفهانی بنقل از یعقوب بن السکیت می گوید
 که شعر از « عیسی بن قدامة الاسدی » است و این عیسی^۱ به کاشان سفر کرد و او را دو
 یار و همدم بود و در « راوند » کاشان در جایگاهی بنام « خنزاق »^۲ مردند عیسی بر سر
 تربتشان می آمد و می نشست و شراب می خورد و بر گورشان می افشاند تا کار را به پایان
 می برد آنگاه گور یاران را ترك می گفت و در حالی که باده می نوشید چنین می سرود :

خَلِيلِيَّ هَبَا طَالَمَا قَدِ رَقَدْتَمَا
 اَجِدُّكُمْ لَا تَقْضِيَانِ كِرَاكَمَا
 اَلْمُ تَعَلَّمَا مَالِيَّ بِرَاوِنْدَ هَذِهِ
 وَلَا بِخُنْزَاقٍ مِّنْ نَدِيمٍ سِوَاكَمَا
 مُتَمِّمٌ عَلٰى قَبْرِ يَكُمَا لَسْتُ بَارِحًا
 طَوَالَ اللَّيَالِيْ اَوْ يُجِيبَ صَدَاكَمَا

جَرَى الْمَوْتُ مَجْرَى اللَّحْمِ وَالْعَظْمِ مِنْكُمْ
 كَأَنَّ الَّذِي يَسْقِي الْعُقَارَ سَقَاكُمْ
 تَحْمِلُ مَنْ يَبْغِي الْقُفُولَ وَغَادِرُوا
 أَخَا لَكُمْ أَشْجَاهُ مَا قَدْ شَجَاكُمْ
 فَأَيُّ أَخٍ يَجْفُو أَخًا بَعْدَ مَوْتِهِ
 فَلَسْتُ الَّذِي مِنْ بَعْدِ مَوْتِ جَفَاكُمْ
 أَصْبُ عَلَى قَبْرَيْكُمْ مِنْ مُدَامَةٍ
 فَإِلَّا تَذُوقًا أَرَوْ مِنْهَا ثَرَاكُمْ
 أَنَادِيكُمْ كَيْمَا تُجِيئَا وَتَنْطِقَا
 وَلَيْسَ مُجَابًا صَوْتُهُ مِنْ دَعَاكُمْ
 أَمِنْ طُولِ نَوْمٍ لَا تُجِيبَانِ دَاعِيًا
 خَلِيلًا مَا هَذَا الَّذِي قَدْ دَهَاكُمْ
 قَضَيْتُ بِأَنْتِي لِمَحَالَةٍ هَالِكٍ
 وَأَنْتِي سَيَعْرُونِي الَّذِي قَدْ عَرَاكُمْ
 سَأَبْكِيكُمْ طُولَ الْحَيَاةِ وَمَا الَّذِي
 يَرُدُّ عَلَيَّ ذِي عَوَلَةٍ إِنْ بَكَلَاكُمْ

۱- دوستان من برخیزید خوابتان بدرازا کشید - آیا براستی سر آن ندارید که

خواب را بپایان برید

۲- مگر نمی دانید که من در این راوند - و همچنین در خُزاق همدمی جز شما دو

تن ندارم .

۳-

۴- مرگ آنچنان در میان گوشت و استخوان تان روان گشت تو گویی ساقی ، شراب

مردافکن شمارا نوشانده .

آن را که آهنگ بازگشت دارد و آنان را که دوست دردمند شما دوتن را ترك می گویند تحمل می کنم و بردبارم .

اگر دوستی ، پس از مرگ دوستس ، جفا را پیشه کند - من آن نیستم که پس از مرگتان چنین کند .

برگور شما یاران شراب می افشام - اگر نتوانید آن را بچشید با آن خاک گورتان را سیراب می کنم .

شمارابه آواز می خوانم تا پاسخ دهید و سخن گویند - ولیک آواز آنکه شمارا می خواند بی پاسخ می ماند .

آیا بخاطر خواب درازتان خواننده را پاسخ نمی گویند - آزاده رفیقان منا ! این چه بلائی است که گریبانگیر شما شده است .

داوری من اینست که منم بناچار نابود می شوم - و همان بر من خواهد آمد که بر شما آمده است .

روزگاران بر شما یاران خواهم گریست - و برستی گریه و مویه بر شما چه چیز را بمن بازمی گرداند .

سپس ابوالفرج اصفهانی در دنباله سخن خود به نقل از عبدالله بن صالح بن مسلم العجلی می گوید :

که داستان این دوستان چنین است : سه تن از مردم کوفه از سپاهیان بودند که حججاج آنان را به دیلم گسیل داشت ؛ این سه تن پیوسته باهم بودند و با جز خود آمیزش و اختلاط نداشتند بر این بودند تا یکی از آنان درگذشت دویار بازمانده او را بگور سپردند و بر سر یربت او شراب می خوردند همینکه نوبت یار از دست رفته می رسید آن جام را بر قبرش می فشاندند و می گریستند ؛ پس دومین بمرد بازمانده او را در پهلوی نخستین بگور کرد و خود برگور آن دو همدم از دست رفته می نشست و شراب می خورد و در نونت هر یک جرعه بی برخاکش می فشاند و می گریست و درباره آن دو یار این شعر را گفته است :

تَدِيْمِيَّ هُبَّآ طَالَمَا قَدَّ رَقَدْتُسْمَا

همان ابیات بالا را ذکر کرده جز اینکه بجای : « بِرَاوْتَدَّ هَذِهِ » « بِمَقْرُوْنِ » گفته است اصفهانی در تعقیب سخنان خود می گوید بقیه داستان عیناً همانست که ما در پیش گفته ایم و ابن عمّار که ناقل سخنان عبدالله بن صالح بن مسلم العجلی است اضافه می کند که گوران این سه تن در آنجا یعنی در قزوین به گورستان یاران و همدمان معروف است . و ابوالفرج اصفهانی باز هم در دنباله گفتارش می گوید که « العتبی » را عقیده بر اینست که این شعر از شاعری است بنام الحسن بن الحارث از بنی عامر بن صعصعه و همین العتبی به نقل از پدرش می گوید که گوینده شعر الحزین بن الحارث از مردم بنی عامر بن صعصعه است او را دو یار همدم بود یکی از بنی اسد و دیگری از بنی حنیفه همینکه یکی تن از آن دو مرد بر گورش شراب می خورد و جگره فی بر آن می افشانند و می گفت :

٨ لَا تُصْرَدُ هَامَةً مِّنْ كَأْسِيهَا

وَأَسْقِيهِ الْخَمْرَ وَإِنْ كَانَ قَبْرَهُ

كَانَ حَرًّا ، فَهَوِيْ فِيمَنْ هَوَى

كُلُّ عَوْدٍ ذِي شُعُوبٍ يَنْكَسِرُهُ

سپس دیگری هم بمرد و او بر گور آن دو یار و همدم شراب می خورد و این شعر را انشاد می کرد :

خَلِيْلِيَّ هُبَّآ طَالَمَا قَدَّ رَقَدْتُسْمَا . . . مطالعات فریبی

امّا ابو عبیدالبکری الاندلسی در کتاب خود « مُعْجَمٌ مَا اسْتَعْجَمَ مِّنْ اَسْمَاءِ الْبِلَادِ وَالْمَوَاضِعِ » در ذیل کلمه « خُزَاقِ » بضم اوّل چنین گوید : روستایی است در اطراف اصفهان « الأَسْدِي » درباره آن گفته است :

أَلَمْ تَعْلَمَا مَا لِي بِرَاوْتَدَّ كَلْمَا

وَلَا بِخُزَاقِيٍّ مِّنْ صَدِيقٍ سِوَا كَلْمَا^٩

آنگاه ابو عبید در پیرامون داستان شعر و شخصیت گوینده آن چنین می نویسد :

این اسدی با برادر خود به اصفهان رفت و در آنجا این دو برادر چندی با یکی از دهقانان و بزرگان اصفهان دوست و همدم شدند پس از چندی یکی از دو مرد اسدی مُرد؛ آن مرد اسدی و دهگان اصفهانی هر دو بر سر تربت یار از دست رفته می آمدند و شراب می خوردند؛ سپس دهگان اصفهانی در گذشت و «الأسدی» برگور آند و می آمد و با این شعر بر آنان می گریست و مویه می کرد و این شعر ابیاتی چند است همانطوریکه خواننده ملاحظه می فرماید ابو عبید داستان این شعر را از حماسه ابوتمام نقل کرده است یعنی ابو عبید این شعر را همچون ابوتمام از «الأسدی» می داند نه از قُتس بن ساعده و دیگر شاعران ابوتمام در کتاب خود حماسه داستان این شعر را بدینگونه وصف می کند:

می گویند دو مرد از بنی اسد به اصفهان رفتند و در آنجا در جایگاهی بنام «راوند»^{۱۱} با یکی از دهگانان و بزرگان دوست شدند سپس یکی از دو مرد اسدی مُرد و مرد اسدی بازمانده و دهگان اصفهانی هر دو بر سر تربت یار از دست رفته می آمدند و جام شراب می خوردند و یک جرعه بر خاک او می افشانند سپس دهگان اصفهانی بمُرد و مرد اسدی برگور آند و می آمد و این شعر را زمزمه می کرد و جامی شراب می خورد و دو جام شراب بر گورشان می افشانند.

^{۱۱} اما یا قوت حموی در کتاب خود معجم البلدان در ذیل کلمه «راوند» چنین می گوید: راوند شهرکی است در نزدیکی کاشان و اصفهان و حمزه گوید: راوند در اصل راه اووند است بمعنی خیر مضاعف برخی گفته اند: راوند شهری است باستانی در موصل که راوند بزرگ پسر بیوراسپ آژی دهاک آن را بنا کرده است؛ سپس یا قوت حموی درباره گوینده شعر و فضای شعر و داستان نظم آن چنین می گوید: می گویند دو مرد از بنی اسد به اصفهان رهسپار شده اند و در آنجا در ناحیه‌ی که آن را راوند گویند با مهتری ایرانی از دهگانان پیوند دوستی و برادری بستند و همدم و هم پیاله یکدیگر بودند سپس دست مرگ یکی از دو مرد اسدی را ربود؛ یک مرد اسدی و دهگان بماندند این دو یار بازمانده بر سر تربت یار از دست رفته می آمدند و دو پیاله شراب می خوردند و یک پیاله برگور او

می افشانند پس از چندی مهتر ایرانی بمرد و مرد اسدی بازمانده برگور یاران می آمد و این شعر را زمزمه می کرد ؛ سپس یاقوت دردنباله سخن خود می گوید برخی گفته اند : این شعر از فسّ بن ساعدة الیادی است و آنرا درباره دودوست از دست رفته خود سروده است آنگاه یاقوت در خاتمه سخنان خود می گوید : دیگران را عقیده بر اینست که این شعر از نصر بن غالب است در ثای اوس بن خالد و اُنیدس . یاقوت شعر را در کتاب خود بدینگونه آورده است :

ندیمی هباً طالما قد رقدتما
 اَجِدْ كُما لا تقضيان كراهما
 اَجِدْ كُما ما ترثيان لِمُوجِعِ
 حَزِينٍ عَلَيَّ قَبْرَيْكُما قَدْ رَثَلَا كُما
 الم تعلما مالي براوند كَلها
 ولا بخزاقٍ من صديق سِواهما
 جَرَى النّومُ بين الغنظم والجلد منكما
 كَأَنَّكُما ساقى عُسّارٍ سقاها
 أَصَبُ عَلَيَّ قَبْرَيْكُما مِن مُدّامَةٍ
 فَإِلا تَدُوّ قَها تَرَوُ ثَراهما
 أَلَمْ تَرَ حَمَانِي أَنَّنِي صِرْتُ مُفْرِداً
 وَأَنْنِي مُشْتاقٌ إِلى أَنُ أَرَا كُما
 فَإِن كُنْتُما لا تَسْمَعانِ فَمّا لَدَيَّ
 خَليلِي عَن سَمْعِ الدُّعاءِ نَهَا كُما
 أَقِيمُ عَلَي قَبْرَيْكُما لستُ بارحاً
 طِوالِ اللّيلِ أَوْ بِجِيبِ صَدّاهُما
 وَأَبْكِيكُما طِوالِ الحِياةِ وما لَدَيَّ
 يَبْرُدُ عَلَي ذِي عِوَلَةٍ إِِنْ بَكَيا كُما؟

یاران و همدمان من بر خیزید خوابتان بدر از کشید - آیا برستی سر آن نداری که
خواب را پایان برید .

آیا برستی مرد دردمند غمگینی را که بر گورتان شما را می ستاید و مویه می کند ،
نمی ستاید و مویه نمی کنید .

.....

.....

.....

آیا از اینکه من تنها شده ام و شوق دیدارتان را دارم ؛ بر من دل نمی سوزانید .
اگر شما را یارای شنیدن نیست دوستان من آن چیست که شما را از شنیدن درخواست
باز داشته است .

.....

.....

۱۲ اما ابوالعبّاس احمد بن عبدالمؤمن القیسی الشّریشی در شرح مقامات حریری
در ضمن سخن از مرثی چگونگی نظم مرثیه قسّ بن ساعده ایادی را ذکر می کند که یقیناً
دانستن آن بی فایده نخواهد بود و مکمل بحث ماست اگرچه با اندک اختلافی در کیفیت
روایت همانست که ابوالفرج اصفهانی در اغانی آورده و ما در پیش آن را ذکر کرده ایم ؛
الشّر نشی می نویسد : . . . در پیشگاه پیغمبر مردی با سری بزرگ و اندامی درشت
برخاست و گفت ای سرور فرستادگان و برگزیده جهانیان از قسّ بن ساعده شکفتی ها
دیده ام روزی شترم مرا در بیابان بواحه ای رساند با درختان پر شاخ و برگ و گشن و خرّم
بناگاه قسّ را دیده ام در زیر درختی نشسته چوبی از جنس اُراک در دست دارد و بدان
زمین را می کوبد و زمزمه کنان این شعر را می گوید:

یا ناعی الموتِ وَالْآمواتُ فی جدّث

عَلَيْهِمْ مِینَ بَقَا یا خَزَّهِمْ خِرَقُ

دَعُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ يَوْمًا يُصَاحُّ بِهِمْ
 فَهَهُمْ إِذَا أَنْتَبَهْتُمْ مِنْ نَوْمِهِمْ فِرْقٌ
 حَتَّىٰ يَعُودُوا بِحَالٍ غَيْرِ حَالِهِمْ
 خَلَقْنَا جَدِيدًا كَمَا مِنْ قَبْلِهَا خَلَقُوا
 مِنْهُمْ عُرَاةٌ وَمِنْهُمْ فِي ثِيَابِهِمْ
 مِنْهَا الْجَدِيدُ وَعَنِ الْمُنْهَجِ الْخَلْقُ

ای پیام آور مرگ و بدگوی آن آنگاه که مردگان در گورند و از بازمانده جامه هاشان تنها پاره‌هایی بازمانده .

آنان را رها کن و بخود واگذار زیرا روزی فرا می‌رسد که ایشان را باوازی خوانند و آنگاه که از خراب بر خیزند - گروهان پراکنده و متفاوتی خواهند بود .
 تا بگونه‌ای جز بگونه نخستین در آیند با خلقی جدید - و آفرینش نو همانگونه که در پیش آفریده شده‌اند .

از آنان دسته‌ی برهنگان‌اند و گروهی در جامه هاشان - از جامه‌ها بعضی نواست و برخی ژنده و کهنه .

باو نزدیک شام و سلام گفتم پاسخ مرا داد ؛ دیدم با چشمانی اشکبار در زمینی نرم و هموار در عبادتگاهی در میان دو قبر نشسته و دوشیر باو پناه برده جامه‌اش را توازش می‌دهند سپس یکی از دوشیر خواست بچشمه رفته آب بنوشد شیر دیگر قصد سبقت داشت قس او را با چوبدستی خود زد و گفت مادرت بعزایت بنشیند برگرد تا آن که پیش از تورفته بنوشد پس شیر برگشت و بعد از نخستین بچشمه رفت به قس بن ساعده گفتم این دو قبر چیست ، گفت این دو گور از در برادر منست هر دو ان پیش از مرگ در همین جا خدای را می‌پرستیدند و شریکی برای خدا قائل نبودند مُردند من آنان را بخاک سپردم اکنون در میان این دو قبر بانتظار نشسته‌ام تا به آن دو به پیوندم سپس با آسمان نظر دوخت و دید گانش پراز اشک شد و بروی دو قبر افتاد و شروع کرد بگفتن این شعر :

خَلِيلِيَّ هِنَّا طَالَمَا قَد رَفَدْتَمَا
 اَاجِدُكَا لَا تَقْضِيَانِ كَرَاكَا
 اَلْمُ تَعَلَّمَا اَنْتِي بِسِمْعَانِ مَفْرَدُ
 وَمَالِي فِيهَا مِنْ خَلِيلِ سِرَاكِ
 مَقِيمٌ عَلَي قَسْبِرِيكَا لَسَمْتُ بَارِحًا
 طِيْوَالِ اللَّيَالِي اَوْ يُجِيبُ صَدَاكَا
 اَبْكِيكُمَا طَوْلَ الْحَيَاةِ وَمَا الَّذِي
 يَرُدُّ عَمَّاسِي ذِي عَمَوْلَةٍ اِنْ يَكُلَا كُكُمَا
 كَا اَنْتَمَا وَالْمَوْتُ اَقْرَبُ غَايَةٍ
 بِرُوحِي فِي قَسْبِرِيكَا قَد اَتَاكُمَا
 اَمِنْ طَوْلِ نَوْمٍ لَا تُجِيبَانِ دَاعِيًا
 كَا اَنَّ الَّذِي يَسْقِي الْعُقَارَ سَقَاكَا
 فَلَا تُوجِعِي لِنَفْسٍ لِنَفْسٍ وَقَايَةً
 لَعَجُدْتُ بِنَفْسِي اَنْ تَكُونَ فِدَاكَا

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود: خدای قس بن ساعده را بیمار زاد من
 میاد را م خدای، او را در روز رستاخیز بجای مردم بسیار برانگیزد.

چنانکه ملاحظه می کنید روایت یاقوت حموی در معجم البلدان با روایت ابوالفرج
 اصفهانی در اغانی در تعداد ابیات و بعضی کلمات اندکی تفاوت و اختلاف دارد البته با حفظ
 وزن و قافیه، روایت ابوالفرج یازده بیت است و ابیات دوم و ششم و هفتم روایت یاقوت
 را ندارد و روایت یاقوت از ابیات پنجم و ششم و هشتم و نهم و دهم روایت ابوالفرج اصفهانی
 خالی است. همچنین روایت ابوتمام شش بیت است و روایت ابو عبید بکری در معجم
 ما استعجم کلاً به روایت ابوتمام شباهت و ماندگی دارد یا بهتر بگوییم ابو عبید روایت
 خود را تماماً از روایت ابوتمام نقل کرده است و همچون ابوتمام منکر نسبت این شعر به

قسّ بن ساعده است و قاطعاً گوینده آن را مرد اسدی می‌داند و بس . ولی شریشی در شرح مقامات حریری این شعر را همانطور که پیشتر ذکر شده از قسّ بن ساعده می‌داند و روایت ابیبت مورد بحث ما را ندارد و تنها یک مرثیه است ؛ ابوالفرج اصفهانی و یاقوت حموی در نسبت این شعر به این یا آن شکّ و تردید دارند و نظر قاطعی ابراز نمی‌کنند و تنها بنقل خبری پردازند^{۱۳} عبدالقادر بن عمر بغدادی هم در کتاب خود « خزانه الادب و لبّ لباب لسان العرب » که شرح شواهد شعری است در شرح رضی بر کافیه ابن حاجب در شرح شاهد نود و دوّم که مصراع دوّم اولین بیت شعر مورد بحث ما است این شعر را به قسّ بن ساعده نسبت داده و آن را تماماً در هفت بیت ذکر کرده و در حقیقت در نقل آن از شریشی تأسّی جسته است چون روایت عبدالقادر بن عمر بغدادی در خزانه الادب از حیث تعداد ابیات و کلمات بکار رفته همانست که شریشی در شرح مقامات حریری آورده است و ما پیشتر آن را ذکر کرده ایم لذا از ذکر مجدد آن خودداری می‌کنیم . مجموعاً می‌توان گفت که آئین جرعه افشانی بر گوریاران رسمی ایرانی بوده است که ادیبان جوانمرد عرب و باده نوشان لطیف طبع تازی در برخورد با جوانمردان و ادیبان باده گسار ایرانی از آنان آموخته‌اند و در شعر از آن یاد کرده‌اند . یاد ایرانیان جوانمرد گرامی باد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی